

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در آن فرمایشی بود که از مرحوم آقای خوئی (قدس سره) مفصل نقل کردیم و ملاحظه فرمودید ایشان برای شرطیت «عدالت» و «ایمان» و «بلوغ» در مرجع تقلید فرمودند هیچ راهی نداریم غیر از «ارتکاز متشرعه» و «مذاق شرع»، که بحمدالله نکاتی را راجع به همین ارتکاز متشرعه و مذاق شرع بیان کردیم.

در ادامه نکاتی که عرض کردیم، دو نکته دیگر در فرمایش ایشان باقی مانده است، غیر از آن اشکالاتی که دیروز عرض کردیم، به این دو نکته هم باید توجه کرد.

نکته هفتم

اولین نکته این است که فرمودند ما از مذاق شرع استفاده می‌کنیم که شارع راضی نیست که مسئله مرجعیت که یک منصب بزرگی است و زعامت بر شیعه است، در اختیار یک انسان غیر عادل قرار گیرد.

نظر استاد محترم

با قطع نظر از این که گفتیم مذاق شرع را اگر فقیه به آن علم پیدا کرد برای خودش حجیت دارد و با آن اشکالاتی که عرض شد، یک اشکال دیگری به ذهن می‌رسد و آن این است که ما از کجا بگوییم که خود مرجعیت یک منصب است و عنوان یک مقام را دارد؟

به عرض بنده خوب دقت بفرمایید؛ با قطع نظر از آن ذهنیتی که الان ما نسبت به قضیه مرجعیت داریم، اگر بخواهیم آن لب و واقعش را بیان کنیم: در باب قضا آنجا وقتی می‌خواهند قضا را معنا کنند، می‌گویند قضاوت یعنی ولایت بر حکم و اگر جعل شارع نسبت به این ولایت نبود، کسی حق نداشت قضاوت کند. یعنی قضاوت شرعی و مقبول در اینجا واقع نمی‌شد.

قضا مربوط به خداوند است، بعد در اختیار انبیا و اوصیا قرار داده است و بعد هم به یک روایاتی این منصب و این ولایت برای

مجتهد جامع الشرايط جعل شده است، که مجتهد جامع الشرايط ولايت بر حکم دارد.

لذا من همینجا این نکته را عرض کنم در بحث رجولیت، آنجا هم باز اشاره می‌کنیم اصلاً وقتی که بحث می‌شود که چرا مرد می‌تواند قاضی باشد و زن نمی‌تواند قاضی باشد، یکی از حرف‌های مهمی که زده شده این است که ولايت بر حکم، نیاز به جعل جاعل دارد. ما جعل جاعل را در مورد مرد داریم و در مورد زن نداریم.

پس قضا، یعنی ولايت بر حکم، قضاوت یک عنوان انشائي را دارد، لذا حکم است، قاضی حکم می‌کند که این مال، مال زید است. از آن زمانی هم که حکم کرد، تمام آثار این حکم بر آن بار می‌شود.

اما در باب إفتاء، إفتا یک عنوان إخبار را دارد، مفتی از این حکم خدا و حکم شرع إخبار می‌کند، مثلاً إخبار می‌کند که حکم خدا در نماز جمعه، وجوب است.

لذا از فرق‌های بین فتوا و حکم همین است که حکم، عنوان انشائي را دارد، فتوا عنوان إخباری را دارد. مفتی و مجتهد إخبار می‌کند. این إخبار را شارع حجت قرار داده است، مثل خبر واحد. مثلاً اگر راوی یک روایتی را نقل کرد، شما می‌گویید شارع، روایت راوی موثق یا راوی عادل را حجت قرار داده است، شارع برای فتوای مفتی، جعل حجیت کرده است. حالا که جعل حجیت کرده، همین مقدار است. کجای آن عنوان منصب و مقام است؟!!

دیروز عرض کردم اصلاً مسئله مرجعیت به این شکلی که امروزه درآمده، در سابق نبوده است. الان مرجع وقتی که فتوا می‌دهد این فتوا چون در خیلی از امور تأثیر دارد، از نظر جامعه و خود متشرعه هم یک منصب و مقامی است، اما به حسب واقع اگر در راوی گفتیم، کار راوی، إخبار است، منتها او إخبار حدیث می‌کند، مجتهد با یک شرایط خاصی إخبار از حکم خدا می‌کند، دیگر اصلاً نمی‌توانیم حتی مسئله مرجعیت را در باب قضاوت حتی قیاس کنیم و بگوییم اگر در باب قضا قاضی باید عادل باشد، در باب مرجعیت مرجع هم باید عادل باشد. چطور در راوی این حرف را نمی‌زنید و نمی‌فرمایید که اگر قاضی باید عادل باشد، پس راوی هم باید عادل باشد؟

راوی یا مفتی یک واقعیت را دارند، خصوصاً با توجه به این که وقتی ما ادله تقلید را ملاحظه می‌کنیم، در ادله تقلید عمدتاً مهمترین دلیل برای تقلید؛ از باب رجوع جاهل به عالم است. شما در سایر موارد، مسئله رجوع جاهل به عالم را مطرح می‌کنید، آنجا مگر مسئله منصب مطرح است؟ می‌گویید اگر کسی مریض شد، این به طبیب رجوع کند، نمی‌آیید بگویید طبابت یک منصب است و این منصب این اقتضائات را دارد. فقط از باب رجوع جاهل به عالم است. در باب فتوا هم همینطور است، در روایاتی هم که ما از آن روایات، جواز تقلید را استفاده کردیم، عمدتاً می‌گوید رجوع به روات ما کند، که ما گفتیم مراد از این روات؛ فقها هستند.

بنابراین، این که اصلاً اساس دلیل ایشان، با قطع نظر از آن بحث‌هایی که ما کردیم که آیا مذاق شرع دلالت دارد یا نه؟ آیا مذاق شرع با ارتکاز متشرعه دو دلیل هستند یا یک دلیل؟ اصلاً این بیان ایشان که مرجعیت منصب عظیم، خطیر، زعامت دینی مردم است، و باید در آن عدالت باشد، اینها یک سری تعبیرات خوبی است، اما تعبیر فقهی که فقیه بتواند بر آن تکیه کند نیست.

ما عین همین تعبیر را راجع به راوی می‌گوییم، کسی که بخواهد روایت ائمه(ع) را برای ما نقل کند و خبر آنها را نقل کند، منصب عظیم خطیر، پس باید عادل هم باشد. چطور آنجا این فرمایش را نمی‌فرمایید، در راوی خود شما مرحوم آقاي خوئي و الان تقریباً قریب به اتفاق همه می‌گویند راوی همین مقدار که موثق باشد کافی است!!!

آخرین نکته که باقی مانده ایشان در آخر فرمودند که لعل که بگوئیم مراد شیخ انصاری (أعلي الله مقامه الشریف) از ادعای اجماعی که کرده بر شرطیت عدالت و ایمان در مرجعیت تقلید، مرادش مذاق شرع باشد.

نظر استاد محترم

این هم یک مجرد احتمال است. مرحوم شیخ که ادعای اجماع کرده، اجماع ظهور در این دارد که تمام فقها به شرطیت ایمان و عدالت تصریح کرده‌اند. شیخ نمی‌خواهد از مذاق شارع یا ارتکاز متشرعه استفاده کند.

نتیجه بررسی ادله شرطیت عدالت در مرجعیت

این تمام نقاش ما پیرامون فرمایشات مرحوم آقای خوئی بود. نتیجه این شد که برای شرطیت ایمان و عدالت، بهترین دلیل همین روایتی است که مرحوم طبرسی در احتجاج از تفسیر عسکری (ع) نقل کرده: «أما من كان من الفقهاء ...»، که ما هم سندش را درست کردیم و هم عرض کردیم دلالتش بر ایمان و عدالت یک دلالت بسیار خوبی است.

بقیه ادله تماماً مخدوش بود. حالا بالاتر عرض کنم، یک وقتی – و لو در کتاب تفصیل الشریعه والد بزرگوار ما نیامده اما – ایشان در بحث کتاب القضاء، به این مناسبت که این روایت «أما من كان من الفقهاء ...» را مطرح می‌کردند می‌فرمودند از این تعبیر «مخالفا لهواه»، یک چیزی بالاتر از عدالت حتی استفاده می‌شود، عدالت را از همان «صائنا لنفسه» استفاده می‌کنیم. حق هم همین است.

اگر اهل تتبع باشید در بعضی از کلمات که پیرامون این روایت مطالبی ذکر شده، بعضی خواسته‌اند بگویند این چهار عبارت یک معنا دارد: «صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطيعا لامر مولاه»، لکن قطعاً اینها با هم فرق دارند، اینها چهار عنوان است، نمی‌شود گفت اینها بعنوان عطف بیان یا عطف تفسیری آمده است.

پنجمین شرط مرجع تقلید؛ رجولیت

تا کنون چهار شرط را بررسی کردیم؛ «بلوغ»، «عقل»، «ایمان» و «عدالت». شرط پنجم این است که آیا ذکوریت و رجولیت در مرجع تقلید معتبر است یا خیر؟ آیا از زن هم می‌شود تقلید کرد یا نه؟

أدله شرط رجولیت مرجع تقلید

مجموعاً چهار دلیل اقامه شده بر این که زن نمی‌تواند مرجع تقلید باشد. قبل از ورود به ادله لازم به ذکر است که محل نزاع در این نیست که زن، فقط مرجع تقلید برای زن باشد، که فقط زنان به او مراجعه کنند، بلکه می‌خواهیم ببینیم همانطور که مرد می‌تواند مفتی مردان و زنان باشد، آیا زن هم می‌تواند مفتی زنان و مردان باشد؟ علت این مطلب این است که ما قائل به فصل نداریم. در باب نماز جماعت، قول به فصل داریم که بعضی می‌گویند امامت جماعت زن برای زن درست است، اما برای مرد درست نیست. اما در اینجا فقها یا گفته‌اند زن می‌شود مرجع تقلید باشد – ظاهراً اهل سنت بر این معنا اتفاق دارند – یا گفته‌اند که زن نمی‌تواند مرجع تقلید باشد لا للرجال و لا للنساء.

اولین دلیل، روایتی است که به آن استدلال شده است. این روایت؛ مشهوره یا حسنه أبي خديجة سالم بن مكرم جمال است. این روایت را در ابواب صفات قاضي، باب اول، حدیث پنجم نقل کرده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمِ الْجَمَالِ قَالَ [أَبُو خَدِيجَةَ]: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ (ع): إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَلَكِنْ أَنْظِرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ»؛

امام صادق (ع) فرمود: بهره‌یزد که بعضی از شما برای حکم، به اهل جور و قاضی جور رجوع کند و بخواهد او را قاضی قرار دهد. این کار را نکنید. اگر نزاعی پیدا کردید، سراغ یک قاضی جائز نروید. پس چکار کنیم؟ دنبال مردی از خودتان باشید، که قضایا و احکام را می‌داند - البته در بعضی از نسخه‌ها بجای «قضایانا»، «قضائنا» هم هست -، او را به‌عنوان حکم قرار دهید، من او را قاضی قرار دادم.

نظیر این روایت صدوق را، مرحوم کلینی از أبي خديجه نقل می‌کند. مرحوم شیخ هم نقل کرده است. هر سه این روایت را به سند خودشان، که هر کدام یک سلسله جدایی دارد، از أبي خديجه نقل کرده‌اند.

سند روایت

اینجا اولین مطلبی که در این روایت وجود دارد سند این روایت است، که قبلاً هم یک اشاره‌ای کردیم.

«أبي خديجه سالم بن مكرم جمال» را نجاشی توثیق کرده است. شیخ در کتاب فهرست او را تضعیف کرده، اما در کتاب دیگرش توثیق کرده است. در اسناد کامل الزیارات آمده است. ابن قولویه که توثیق عام دارد در آنجا شامل این أبي خديجه سالم بن مكرم هم می‌شود. خود ابن قولویه، هم توثیق خاص دارد (که نجاشی او را توثیق کرده است) و هم توثیق عام دارد که در اسناد کامل الزیارات آمده است. اما چون در سند این روایت صدوق، احمد بن عائد می‌باشد، در طریق صدوق به احمد بن عائد، «حسن بن علي و شاء» قرار دارد، و چون «حسن علي و شاء» توثیق ندارد، لذا این روایت را حسنه یا مشهوره أبي خديجه می‌گویند.

بنابراین از نظر سند، سند صدوق این است، سند مرحوم کلینی هم سند خوبی است، سند شیخ هم قابل اعتماد است.

دلالت روایت

کسانی که به دلالت روایت استدلال می‌کنند می‌گویند امام (ع) فرموده «أنظروا إلي رجل»، نگاه کنید به یک مرد از میان خود شما. وقتی می‌گوید «رجل»، یعنی انسان نمی‌تواند در امر قضا به زن رجوع کند. بعد گفته‌اند بین باب إفتا و قضا فرقی نیست، قضا؛ حکم في واقعة جزئية خارجیه است، فتوا حکم کلی است. هر دوی آنها عنوان بیان حکم را دارد و بین آنها فرقی نیست. چه بسا اگر این روایت می‌گوید در امر قضا قاضی باید مرد باشد، بگوییم در باب إفتا به طریق اولی باید مرد باشد، چرا که در إفتا؛ حکم کلی است، در قضا؛ حکم جزئی است.

پس استدلال به روایت این شد که روایت، کلمه «رجل» دارد، می‌گوید در باب قضا، قاضی باید مرد باشد. آنگاه از باب ملازمه

یا اولویت بگویم اگر در باب قضا مرد بودن معتبر است، در افتا بطریق اولی معتبر است.

اشکال اول بر استدلال

بر استدلال به این روایت؛ دو اشکال مهم مطرح شده است:

اشکال اول این است که ذکر «رجل»؛ یا از باب مثال است، مثل آن روایاتی که در باب شکایات می‌گوید «رجل شک بین الثلاث و الاربع»، یا از باب غلبه است، یعنی چون در آن زمان قاضی زن معهود نبوده، غالباً تمام افرادی که متصدی قضاوت می‌شدند مرد بودند، لذا امام فرموده «إلی رجل» و اگر گفتیم از باب مثال یا از باب غلبه است؛ دیگر «رجل» خصوصیتی ندارد و نمی‌توان از آن خصوصیتی را استفاده کرد.

این اشکال را مرحوم آقای خوئی بیان کرده‌اند و بعد فرموده ما نمی‌توانیم موضوعیتی برای آن قائل باشیم.

جواب اشکال اول

والد بزرگوار ما (دام ظلّه) در کتاب تفصیل الشریعه از این اشکال جواب داده‌اند و فرموده‌اند بین اینجا و بین «رجل شک بین الثلاث و الاربع» فرق وجود دارد. فرقی این است که در اینجا امام در مقام بیان ضابطه است، یعنی یک نهی می‌کند «إیاکم أن یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور»، بعد راه حل می‌دهد «أنظروا الی رجل منکم»، در مقام بیان اعطای یک ضابطه کلی است. در مقام اعطای ضابطه، اگر امام یک قیدی را آورد، این قاعده را جاری می‌کنیم که «الاصل فی القيود أن یکون احترازیا».

بله اگر در مقام مثال باشد، دیگر احترازیّت معنا ندارد. آن «رجل شک بین الثلاث و الاربع»، در مقام بیان اعطای ضابطه نیست، اما این‌جا در مقام بیان اعطای ضابطه است و این سبب می‌شود که ما بگوییم این خصوصیت دارد یا لا اقل ما احتمال می‌دهیم که این خصوصیت داشته باشد. همین احتمال جلوی این را می‌گیرد که ما بگوییم دلیلی نداریم بر این که زن هم می‌تواند مرجع تقلید باشد.

دفاع استاد از محقق خوئی

بنظر می‌رسد ما باشیم و أدله تقلید؛ أدله تقلید عام است، عمده أدله؛ سیره عقلا و رجوع جاهل به عالم است یا روایاتی همانند «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ». مثلاً تمام اینها اطلاق دارد. اگر ما باشیم و أدله تقلید، أدله تقلید اطلاق دارد، اطلاقش می‌گوید همانطور که مرد می‌تواند مرجع تقلید باشد، زن هم می‌تواند مرجع تقلید باشد و از نظر صناعت فقهی ما باید یک چیزی پیدا کنیم که این اطلاق را از بین ببرد و اطلاق أدله تقلید را تقیید بزند.

در اصول خواندیم تقیید یک چیز احتمالی، نمی‌تواند مقید اطلاق باشد. ما اگر گفتیم قطعاً این قید، قید احترازی است، این می‌تواند اطلاق أدله تقلید را تقیید بزند. اما اگر گفتیم احتمال می‌دهیم این قید، قیدیت داشته باشد، به مجرد احتمال فایده‌ای ندارد و نمی‌توانیم اطلاق را تقیید بنزیم.

آن وقت همین معنا که بگوییم این کلمه «رجل» یا از باب مثال و یا از باب غلبه است، همین مقدار کافی است در این که ظهور این تعبیر را خراب کند و دیگر جلوی این که قابلیت تقیید أدله را داشته باشد بگیرد.

بنابراین طبق این بیانی که عرض شد این اشکال اول مرحوم آقای خوئی (قدس سره) اشکال واردي است و اعطای ضابطه منافات ندارد با این که یک کلمه‌ای هم از باب غلبه ذکر شود. با همه این حرف‌ها برای از بین بردن اطلاق، به یک دلیلی که ظهورش اقوی از خود اطلاق باشد نیاز داریم و این کلمه «رجل» در اینجا چنین ظهوری ندارد. پس آن اطلاق ادله تقلید به قوت خود باقی است.

بنابراین اشکال اول در اینجا وارد است و حتی در باب قضا هم آنهایی که به این روایت استدلال می‌کنند درست نیست. البته آنجا عرض کردم یک جهت دیگری وجود دارد، غیر از باب مرجعیت تقلید است. در آنجا چون مسئله ولایت است، ولایت نیاز به جعل دارد. ما می‌گوییم در این مشهوره ابي خدیجه آن مقداری که یقیناً ولایت بر قضا جعل شده، برای مرد جعل شده است. اما در اینجا، مسئله ولایت نیست، در اینجا می‌گوییم اطلاق ادله تقلید؛ رجوع جاهل به عالم و ادله لفظیه، هم شامل مرد می‌شود و هم شامل زن می‌شود و این مشهوره ابي خدیجه با این بیانی که عرض کردیم صلاحیت تقیید را ندارد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين